

دفترومدادداریدتابرای آنهابیرم؟
زهراخانمکههمهلوازم نوراتوزیع کرده بود، یادش افتادظهرهمانروز،
دوتاگوله پشتمی پرازلوازم استفاده شده برایش آورده اند؛ «گوله پشتمی
رامقابلیش گذاشتم وگفتم ببین کدام یک از آن هابیشتر به کارت می آید؛
همان رابیر. مردوسایل داخل گوله رانگاه کرد. چهاردفتراستفاده شده و
چندمدادوپاک کن برداشت تا برود. به او گفتم همه این وسایل رابیر. در
طول سال بچه هایت دفترومی خواهند.»

جواب مرد باعث شد زهراخانم تامدت هاتحت تأثیر آن قرار بگیرد؛ «به
من گفت شاید یک نفر دیگر مثل من در خانه شمارا امشب بزند. می دانید
چه مسافت دوری را آمده ام وسوار چند اتوبوس شده ام تا به در خانه شما
بیایم و برای بچه هایم دفتری ببرم؟ شاید یکی مثل من از راه دور به در
خانه شما آمد. این وسایل رابرای چنین فردی کنار بگذار.»
در هشت سالی که رابط بین اهالی ونیازمندان بامراکز خیریه شده است،
هر سال تعداد افرادی که با او همراهی و به طور ثابت کمک می کنند،
بیشتر شده است، به طوری که در حال حاضر سی نفر به شکل ثابت، یا
خودشان کمک می کنند یا وسایل ولباس بستگان شان راجمع می کنند و
برای زهراخانم می آورند.

خوداشتغالی بانیت گره گشایی

زهراخانم نجفی درکنار تمام این اقدامات خداپسندانه، ساعتی در
روز رادر خانه کار می کند؛ «حدود بیست سال پیش، وقتی دردی در
زانوهایم احساس کردم، سراغ طب سنتی رفتم و با گرم نگه داشتن
پاهایم و درست کردن مخلوطی از عسل و سیاه دانه، دردم راتسکین
دادم. دوستان و آشنایان که متوجه کاهش دردم با این معجون شدند، از
من خواستند برای آن هاهم از آن تهیه کنم. یکی از بستگانم در اسفراین
کندوی عسل دارد. تصمیم گرفتم موم عسل را از این زنبوردار بخرم و
عسلش راجداکنم و به مشتری و به هافروشم.»

اومخزنی تهیه کرد و شیوه و اصول رس گیری عسل راباید گرفت؛ «برخی
برای جداسازی عسل از موم از دستگاه استفاده می کنند اما من باروش
سنتی این کار را انجام می دهم یعنی با حرارت غیر مستقیم جداسازی
را انجام می دهم؛ باید ساعت های طولانی حواسم به عسل باشد تا
گرم نشود، چون با داغ شدن، فاسد می شود، سپس آن رادر مخزنی
می ریزم و جدایم کنم.»

در این سال هامشتریان ثابتی از بین دوست، فامیل و همسایه داشته
است و توانسته درآمدی برای خودش دست و پا کند، درآمدی که
گاهی بخشی از آن صرف همین امور خیریه می شود؛ «یکی از آشنایان
یک روز آمد برای خودش و چند نفر از دوستانش خرید کرد. یادم است
همان روز برای خرید بخشی از جهیزیه مانده بودیم. از همین پول رفتم
چند وسیله آشپزخانه خریدم و جهیزیه رابه صاحبش تحویل دادم.»
زهراخانم فقط بخشی از درآمدش را صرف امور خیر می کند؛ او
وقت وانرژی اش را هم در این مسیر صرف می کند. ساعت هایی که
می توانست صرف استراحت یا کار شخصی اش شود، به جمع آوری،
مرتب کردن لوازم اهدایی و پیگیری کمک ها

می گذرد. با این حال، خودش این کارها
رالطف یا از خودگذشتگی نمی داند. او
انجام کار خیر را وظیفه انسانی می داند
و معتقد است اگر کسی توان کمک
دارد، نباید بی تفاوت بماند. او باور
دارد برکت آن بخش از دسترنجش
که برای نیازمندان کنار
می گذارد، به زندگی اش
برمی گردد.

بسته معیشتی می خرد و سعی می کند در حد توان، گره از مشکلاتشان باز کند.
اومی گوید: این افراد هزینه پرداخت داروهای ساده، تعمیر وسایل خانه
مانند آبگرمکن، حتی خرید مایحتاج ضروری را ندارند و این در صورتی
است که همسایه دیوار به دیوار آن هاهم شاید از این موضوع بی خبر باشد.

زندگی سخت همسایه

خانمی رادر محله به او معرفی کرده بودند که در ظاهر مشخص نمی شد
نیازمند است. زهراخانم که اعتقاد دارد باید این کمک هابه دست اهلهش
برسد، روزی برای احوالپرسی به خانه آن زن رفت؛ «همسری نداشت و سه
فرزندش را که یکی از آن هابیماری قلبی داشت، به تنهایی بزرگ می کرد.
موقع ناهار بود که سرزده به خانه آن هارفتم. دیدم مادر، بال مرغی را
برای فرزند بیمارش و چند عدد سیب زمینی ریز برای دو کودک دیگرش
پخته است. سفره شان خالی بود.»

روز بعد برای آن هابمبلیغی که جمع کرده بود، مقداری حبوبات و مواد
غذایی خرید و برد ولی اتفاقی که چند روز بعد رخ داد، برای خودش جالب
بود؛ «یکی از همسایه ها مرغی قربانی کرد و می خواست آن رابه دست
نیازمندی برسانم. بلافاصله سفره خالی آن زن یادم آمد. مرغ را از او قبول
کردم و به خانه بردم. پرهایش راکندم، گوشتش را تکه تکه کردم و تمیز
شستم و به در خانه آن هابردم و تحویلش دادم.»
او باور دارد گاهی خدا خودش از غیب می رساند تا گره کار یک نفر به دست
فرد دیگری باز شود.

نیازمندی که هوای هم رادارد

دو هفته مانده به مهر امسال، دست به کار شد تا برای کودکان نیازمند
لوازم تحریر خریداری کند؛ «به جز خرید نوشت افزار، برخی افراد، تعدادی
دفترومداد رنگی، خودکار استفاده شده نیز به من تحویل دادند. غروب
آخرین روز شهریور بود که زنگ در خانه را زدند. داخل حیاط بودم دویدم
و در را باز کردم.»

پشت در، مردی جوان با چهره ای پریشان ایستاده بود. لباس هایش کهنه
بود و دمپایی پاره به پا داشت؛ «آن مرد تا مراد را چارچوب در دید، پرسید
خانم نجفی شما هستید؟ جوابش را دادم. گفت دو تا بچه مدرسه ای دارم؛



پشت پرده زندگی همسایه های آبرومند

زهراخانم این مسئولیت را قبول کرد؛ بنا بر این انباری گوشه حیاط
خانه اش را تمیز کرد تا وسایلی را که مردم می آورند، در آن نگهداری کند
و به خیریه هایی که می شناسد، بدهد. البته برخی از این کمک هاشکل
نقدی به خود گرفته بودند. بنا بر این او حساب جداگانه ای باز کرد تا
مبالغ جمع شده از پول خودش جدا باشد؛ «در مدت چهار سال، با کمک
همسایه ها، فامیل، دوستان و غریبه ها، توانسته ایم پانزده سری جهیزیه
و بیست سری سیسمونی تهیه و اهدا کنیم.»

جد از تهیه جهیزیه و سیسمونی یا جمع آوری لباس او توانسته پانزده نفر
از افرادی بضاعت محله امام خمینی^(ع) را شناسایی کند و آن هاراحت
پوشش خودش قرار دهد؛ «مسیر زندگی ام به این سمت پیش رفت که
افراد مختلفی از محله، نیازمندان رابه من معرفی می کردند، نیازمندی
که آن قدر آبرومند هستند که هیچ کس متوجه میزان فقرشان نمی شود.»
زهراخانم برای این افراد با همین پول هایی که مردم برایش اریز می کنند،

انرژی تمام نشدنی زهراخانم

طیبه سرایی یکی از همسایه هاست که باز زهراخانم
همکاری می کند. درباره آشنایی اش با این بانو می گوید:
ارتباط ما هفده سال پیش از طریق مسجد شروع شد و
متوجه شدم که خانه شان در همسایگی ماست. هنگامی که متوجه شدم او
برای نیازمندان لباس جمع می کند، من هم لباس های خودم و دوست و آشنا
را جمع می کردم و برای او می آوردم.
او ادامه می دهد: از موقعی که زهراخانم، تهیه کمک جهیزیه و سیسمونی را شروع
کرد، ما هم به افرادی که می شناختیم، این موضوع را اطلاع دادیم.
طیبه خانم توضیح می دهد: دیدن مسئولیت پذیری و دلسوزی
او باعث شده است افراد زیادی چشم بسته به او اعتماد
کنند و قدم در این کار خیر بگذارند؛ بانویی که با
حضور در مسجد، بسیج، جلسات قرآن، روضه
خانگی برای کمک به نیازمندان محله
وقت وانرژی می گذارد.

کمک در لحظه

مرضیه خدادوست یکی دیگر از بانوانی است
که در تهیه جهیزیه و سیسمونی باز زهراخانم
همکاری می کند و پای ثابت جمع آوری این لوازم
است. او تعریف می کند: پانزده سال است که با هم
همسایه ایم؛ خانه مان چند کوجه فاصله دارد و در
جلسات قرآن یکدیگر را می دیدیم.

او ادامه می دهد: همین چند روز پیش، خانم جوانی که باردار و از خانواده ضعیفی
بود، با من تماس گرفت و می خواست او را برای تهیه سیسمونی کمک کنیم.
شخصی که شماره من رابه او داده بود، کامل می شناختم؛ بنا بر این موضوع
را به زهراخانم گفتم. او هم بلافاصله گفت «بگو بیاید که مقداری وسیله
مثل کالسکه و لباس بچه آورده اند؛ قسمت این دختر خانم است.»
مرضیه خانم توضیح می دهد: غیر از اینکه فرد مطمئن، آدم
نیازمند را به ما معرفی کند، خودمان هم آن را شناسایی
می کنیم و با تحقیق جلو می رویم.

